

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در معنای صیغه امر است. یکی از مباحث مرتبط با این موضوع عبارت است از معنای امر ارشادی و فرق آن با امر مولوی. ضوابط متعددی از بزرگان در فرق میان این دو گونه از امر بیان و اشکالات آنها مطرح شد. ضابطه مختار بنا بر مبنای مختار در حقیقت انشاء که عبارت بود از حکایت این است که اگر مولی در امر خود اعمال مولویت کرد در اینصورت امر او مولوی و الا ارشادی است. محقق همدانی موارد چهارگانه‌ای مطرح کردند و همه آنها را از سنخ اوامر ارشادی دانستند که یکی از آنها اوامر استحبابی است. بحث در مولویت و ارشادیت مستحبات گذشت و نقدهایی بر نظریه میرزای قمی، محقق همدانی و محقق بروجردی در این رابطه مطرح گردید.

نظریه مشهور در ارشادیت اوامر به جزئیت یا شرطیت

مورد دیگری که محقق همدانی مطرح کردند و آن را از سنخ ارشادیات دانستند عبارت است از اوامری که برای بیان کیفیت اعمال از عبادات و معاملات است، یعنی اوامری که اجزاء یک مرکب عبادی یا معامله و یا شرایط آنها را بیان می‌کنند. ایشان در مواردی مثل «نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر» [1] قائل به ارشادیت هستند. نمی‌توانیم بگوییم معامله غرری حرمت مولویه دارد بلکه چنین معامله‌ای باطل است. پس نهی از غرر ارشاد به بطلان معامله است. یا در آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» [2] گفته‌اند نهی ارشادی است به این معنا که چنین معامله‌ای باطل است و اگر از طریق باطل، معامله‌ای انجام دادید نقل و انتقالی واقع نمی‌شود. نه به این معناست که حرمت مولوی دارد. مثل معاملات گلدکوئیست که جمعی از فقهاء مانند مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند به عنوان اکل مال به باطل جایز نیست. این امثله نشان می‌دهد - همانطور که مشهور فقهاء گفته‌اند - اوامر وارده در اجزاء و شرایط معاملات و عبادات ارشادی است. آقای خوئی می‌فرمایند:

أَنَّ الْأَوَامِرَ وَالنَّوَاهِيَ الْوَارِدَةَ فِي الْمَرْكَبَاتِ قَدْ انْقَلَبَتْ عَنْ ظُهُورِهَا الْأَوَّلَى إِلَى ظُهُورِ ثَانَوِي فِي الْإِرْشَادِ إِلَى جِزْئِيَّةِ شَيْءٍ أَوْ شَرْطِيَّةِ أَوْ الْإِرْشَادِ إِلَى مَانِعِيَّتِهِ أَوْ الْإِرْشَادِ إِلَى الْفَسَادِ، وَأَظْهَرَ مِنْهَا الْمَعَامَلَاتُ كُنْهِيَّةِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَنِ الْبَيْعِ الْغَرَرِيِّ أَوْ الْمُنَابَذَةِ وَنَحْوِهَا، لِأَنَّهُ ظَاهِرٌ فِي الْإِرْشَادِ إِلَى فُسَادِ تِلْكَ الْمَعَامَلَاتِ، وَآمَرَهُ بِتَرْكِ الصَّلَاةِ فِي أَيَّامِ الْعَادَةِ أَيْضاً كَذَلِكَ، لِأَنَّهُ إِرْشَادٌ إِلَى اشْتِرَاطِ الطَّهَارَةِ فِي الصَّلَاةِ وَفُسَادِهَا فِي حَالِهِ الْحَيْضِ، فَلَا ظُهُورَ لَهَا فِي الْأَمْرِ الْمَوْلَوِيِّ حَتَّى يَسْتَدَلَّ بِهِ عَلَى كَوْنِ الْعِبَادَاتِ مُحَرَّمَةً ذَاتِيَّةً عَلَى الْحَائِضِ. [3]

اوامر در مرکبات از آن ظهور اولی‌شان که ظهور در مولویت باشد به یک ظهور ثانوی انقلاب پیدا کرده‌اند. مثلاً در جاهلیت بیعی بوده به عنوان بیع منابذه که معامله‌ای باطل محسوب شد. نهی از آن بیع به معنای ارشاد به بطلان آن معامله است. عنوان دیگر مثل امر به ترک صلاة در ایام عادت نیز همین گونه است که ارشاد به شرطیت طهارت در صلاة است. در تمام اوامری که به جزئیت امری در یک مرکب اشاره دارد مثل «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» [4] یا اگر به صورت امری می‌فرمود فاتحه الكتاب را در نماز بخوانید، در این موارد هم مثل امر به طهارت در نماز ارشاد به این است که نماز بدون این اجزاء و شرایط باطل است - اما کسی نمی‌گوید نماز بدون طهارت یا بدون سوره حرام است، همچنانکه در نهی در معاملات نیز کسی سخن از حرمت نمی‌

اشکال بر محقق همدانی در موارد امر به جزئیت و شرطیت

از طرف دیگر می‌بینیم یک مصداق از اکل مال به باطل عبارت است از قمار و لذا قمار از مصادیق لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل است. در عین حال قمار حرمت مولوی دارد. اینطور نیست که بگوییم اگر کسی قمار انجام داد فقط نقل و انتقال واقع نمی‌شود بلکه استعمال آلات قمار حرام است. در ربا نیز همینطور است. در آیه فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً» [5] هم ربای معاملی و هم ربای قرضی حرام است گرچه از شرایط معاملات این است که زیاده در بعضی موارد مثل قرض نباید باشد و همچنین در معامله مثل با مثل نباید زیاده باشد. اگر ربا شد فقط نمی‌توانیم بگوییم که این نهی ارشاد به فساد است. معامله فاسد است اما قبل از آن، ربا حرام است. نفس معامله ربوی حرام است. مشهور بدون اینکه موارد ربا یا قمار و امثال ذلک را استثناء کنند به طور مطلق فرموده‌اند تمام اوامر و نواهی در باب شرایط و اجزاء عبادات و معاملات عنوان ارشادی دارند. پس در اینجا اشکالی وجود دارد و اینها موارد نقضی است که در کلام محقق همدانی نیامده است.

اشکال دیگر این است که مشهور گفته‌اند ثواب و عقاب مستقلی برای این اجزاء و شرایط نیست و لذا امر به جزئیت یا شرطیت شیئی ارشاد است به اینکه اگر می‌خواهی مرکب را به صورت کامل اتیان کنی باید این جزء یا شرط را بیاوری. خود مرکب متعلق امر مولوی است. لکن اینکه محقق همدانی ضابطه داده‌اند که ملاک در مولویت آن است که مطلوبیت فعل از ناحیه امر مولی بپاید اما اگر یک فعلی با قطع نظر از امر مولی مطلوب بود امر به آن ارشادی است، در حالیکه در موارد امر به جزئیت مثلاً سوره برای صلاة از کجا بدانیم که سوره مطلوب است و یا وضو مطلوب است؟ تا مولی امر نکند مطلوبیت این موارد برای ما روشن نیست. البته این اشکال به مشهور وارد نیست چرا که آنها می‌گویند این اجزاء و شرایط ثواب و عقاب مستقل ندارد و علی المبنی درست هم می‌باشد.

اشکال بر نظریه مشهور در امر به جزئیت و شرطیت

قول مختار از نظر ما این است که ثواب و عقاب از آثار فعل است و شاید از آثار غالبی هم باشد لکن ضابطه همان اعمال مولویت و عدم آن است. از این رو در تمام این موارد، مثل امر به مقدمه واجب که وجوب آن شرعی است [6] به نظر می‌رسد چنین وجوبی مولوی است منتهی وجوب غیري است یعنی امر شرعی غیري مولوی است؛ چرا که اسناد به مولی دارد یعنی مولی می‌گوید من به عنوان مولی امر به وضو یا فاتحه الکتاب کرده‌ام ولو به امر غیري شرعی. در عین حال که بر امتثال امر غیري هیچ ثواب مستقلی مترتب نیست. پس این اشکال بر مشهور وارد است. بنا بر مبنای مختار دیگر هیچ اشکالی وارد نیست چرا که شارع در این موارد اعمال مولویت کرده است و عقل جزئیت و شرطیت این امور را نمی‌فهمد و جزئیت این جزء را هم شارع باید بیان کند.

در اینجا مغالطه‌ای رخ داده است. مغالطه این است که می‌گویند شارع امر به مرکب کرده است و مطلوب شارع هم همان مرکب است. سوره به تنهایی مطلوبیتی ندارد و امر به جزء ارشاد به جزئیت است همانطور که امر به شرط ارشاد به شرطیت است. در مقابل می‌پرسیم آیا شارع می‌توانست به جای فاتحه الکتاب سوره دیگری را جزء قرار دهد؟ این نشان می‌دهد که او در این مورد اعمال مولویت کرده است، پس امر آن مولوی است ولو مولوی غیري. در موارد حکم عقل ممکن است بگوییم امر به آن ارشاد به حکم عقل است اما در این موارد که امر به جزئیت و شرطیت است حکم عقلی وجود ندارد و لذا ارشاد به جزئیت از کجا آمده است؟ پس قول صحیح این است که بگوییم امر در این موارد مولوی است لکن مولوی غیري که بر موافقت و مخالفت آن ثواب و عقاب مستقلی مترتب نیست.

مشهور اصولیین در مقدمه داخلی و خارجی رفتار مصادره به مطلوب هستند. می‌پرسیم چرا امر به اجزاء و شرایط در مرکبات، ارشادی است؟ جواب می‌دهند لآنه ارشاداً إلى الجزئیه. این دلیل عین مدعا شد. اگر بخواهیم به ارشاد اصطلاحی توجه کنیم می‌گوییم در مانند «أطیعوا الله»، با قطع نظر از امر شارع، عقل به آن توجه دارد اما در بعضی موارد هم شارع باید بیان

کند و الا فایده‌ای ندارد. اینکه مانند آقای خوئی بگویند اوامر و نواهی در این موارد انقلاب به یک ظهور ثانوی پیدا می‌کنند به این دلیل که ظاهر در ارشاد هستند مصادره به مطلوب است. اگر شارع نمی‌گفت ما نمی‌فهمیدیم که چه چیزی جزء است و چه چیزی شرط. اعمال مولویت لازم است و همین است معنای امر مولوی.

تأمل

ممکن است از مطلب گذشته استدراک کنیم و بگوییم در موارد اجزاء و شرایط اصلا امر و نهی اصطلاحی وجود ندارد بلکه یک امر صوری و ظاهری است. مقسم مولوی و ارشادی عبارت است از حکم. حکم را تقسیم می‌کنند به مولوی و ارشادی و حال آنکه در این موارد ذکر شده اصلا حکمی و امری حقیقتاً وجود ندارد. پس مقسم آن تقسیم در اینجا نیست. شارع ابتدا فرموده: «صلّ»، بعد می‌فرماید آن صلاتی که من می‌خواهم اولها التکبیر و آخرها التسلیم و در میان هم اجزاء دیگری وجود دارد مثل قیام و قرائت و رکوع و سجود و ذکر. بنابراین اصلا امری در بین نیست که حال بحث کنیم مولوی است یا ارشادی بلکه از مقسم خارج است.

این نکته نیز قابل تأمل است و نیاز به بررسی دارد؛ اینکه بگوییم در موارد امر به جزئیت و شرطیت اصلا امری در بین نیست، حتی امر غیري بلکه بیان اجزاء صلاة است. بنابراین اصلا نزاعی راجع به مولویت و ارشادیت در این امور واقع نمی‌شود. امر به صلاة انحلال به اجزاء پیدا نمی‌کند و لذا در صلاة چند وجوب نداریم بلکه تنها مرکب است که واجب است. وجوب صلاة به تعداد اجزائش منحل نمی‌شود. پس نمی‌توانیم بگوییم رکوع هم وجوب دارد. رکوع جزء این مرکب است و شارع در صدد بیان جزئیت آن است. پس وقتی که امری نداشت تقسیم به مولوی و ارشادی هم در اینجا نخواهد آمد. پس با این بیان می‌توان گفت این موارد از نزاع خارج است. اگر بخواهیم قائل به انحلال امر به اجزاء شویم در اینصورت خود اجزاء هم دارای اجزاء دیگری است و الی غیر نهایی خواهد رفت. در اینصورت باید بگوییم به تعداد همه حروفی که در فاتحة الكتاب است حکم وجود دارد و حال آنکه نمی‌توان به این مطلب ملتزم شد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين. عوالي اللئالي العزیزية في الأحادیث الدینیة. 4 ج. قم: دار سید الشهداء للنشر، 1405.

- ابن بابویه، محمد بن علی. عیون أخبار الرضا علیه السلام. تهران: نشر جهان، 1378.

- خوئی، أبوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. 50 ج. قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی، 1418.

[1]- محمد بن علی ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام (تهران: نشر جهان، 1378)، ج 2، 46، ح 168.

[2]- نساء: 29.

[3]- أبوالقاسم خوئی، موسوعة الإمام الخوئی (قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی، 1418)، ج 7، 332.

[4]- محمد بن زين الدين ابن أبي جمهور، عوالي اللئالي العزیزية في الأحادیث الدینیة (قم: دار سید الشهداء للنشر، 1405)، ج 1،

[5] - آل عمران: 130.

[6] - نزاع در وجوب شرعی مقدمه است و الا وجوب عقلی آن مسلم است.